

## مقاله پژوهشی

# بازنمایی هویت ملی در میراث فرهنگی (سده‌های اول تا پنجم هجری ایران)\*

حسین بنی فاطمه، محمد عباس‌زاده، میرداود هاشمی\*\*

گروه جامعه‌شناسی، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، ایران

تاریخ انتشار: ۱۴۰۵/۰۴/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۰۷

### چکیده

این پژوهش با موضوع بازنمایی هویت ملی در میراث فرهنگی ایران در سده‌های اول تا پنجم هجری، به تحلیل ریشه‌ها، سازوکارها و استمرار ناسیونالیسم باستان‌گرا در ایران می‌پردازد. هدف اصلی، فهم چگونگی شکل‌گیری و بازتولید هویت ملی ایرانی در بستر فرهنگ، اسطوره‌ها، زبان و نمادها و بررسی نقش میراث فرهنگی در تثبیت این هویت در برابر «دیگری عرب» است. روش پژوهش مبتنی بر رویکرد گفتمان «میشل فوکو» است که با واکاوی لایه‌های پنهان تولید دانش، قدرت و هویت در بستر تاریخی، ساختار و استمرار ناسیونالیسم فرهنگی را بررسی می‌کند. همچنین، نظریه نمادپردازان قومی برای تبیین نقش نمادها، اسطوره‌ها و آیین‌ها در شکل‌گیری و تثبیت این گفتمان به کار گرفته شده است. نتایج نشان می‌دهد هویت ملی ایرانی نه صرفاً محصول تحولات مدرن یا تأثیرات غربی، بلکه حاصل فرایندی دیرینه و پیوسته در متن فرهنگ و تاریخ این سرزمین است. یافته‌ها بیانگر آن است که شاهنامه فردوسی، منسوجات دوره اسلامی و سایر آثار هنری و فرهنگی، ابزارهایی برای بازآفرینی اسطوره‌ها و تاریخ کهن و تقویت حافظه جمعی بوده‌اند. یافته‌ها بیانگر آن است که ناسیونالیسم باستان‌گرا در ایران ریشه در سنت تاریخی و حافظه جمعی دارد و ماهیتی فرهنگی، معنوی و تاریخی دارد که با خلاقیت هنری و فرهنگی بازتولید شده است. نتایج پژوهش اهمیت نگاه تاریخی-فرهنگی به ناسیونالیسم ایرانی و نقش کلیدی میراث فرهنگی در شکل‌دهی و انتقال خودآگاهی ملی را برجسته می‌سازد.

**واژگان کلیدی:** ملی‌گرایی باستان‌گرای ایرانی، هویت ملی ایران، میراث فرهنگی ایران، نمادپردازان قومی، سده‌های اول تا پنجم هجری.

### مقدمه

می‌شناسد (Miller, 1995, 22). ریشه‌های ناسیونالیسم فرهنگی اغلب به اندیشه‌های یوهان گوتفرد هردر بازمی‌گردد که زبان و فرهنگ مشترک را بنیان وحدت ملی می‌دانست؛ در مقابل، ناسیونالیسم مدنی که خاستگاهش در انقلاب فرانسه است، ملت را نه نتیجه وراثت، بلکه حاصل اراده جمعی شهروندان معرفی می‌کند (Kristeva, 2023, 15). در این چهارچوب، تمایز میان رویکردهای عینی و ذهنی به ناسیونالیسم اهمیت اساسی دارد. برخی نظریه‌پردازان بر وحدت زبانی و سرزمینی به‌عنوان بنیان ملت تأکید می‌کنند، در حالی که اندیشمندانی چون رنان (Renan et al., 2011)، «احساس تعلق» و «حافظه تاریخی» را عناصر تعیین‌کننده در شکل‌گیری ملت می‌دانند (Tyrell, 1996, 243; Connor, 1994, 212). از این منظر، خودآگاهی جمعی، نقطه عطف در گذار از قومیت به ملت است و ملت بدون این آگاهی، صرفاً جمعی قومی خواهد بود. به همین دلیل، اسمیت (Smith, 2004, 15) «احساس تعلق به ملت» را جوهره ناسیونالیسم می‌داند.

ناسیونالیسم، به مثابه پدیده‌ای چندوجهی و پویا، همواره در تحولات تاریخی، اجتماعی و فرهنگی ملت‌ها نقشی بنیادینی ایفا کرده است. در گفتمان‌های مدرن، این مفهوم نه تنها در فرایند ملت‌سازی و دولت‌سازی، بلکه در شکل‌دهی به هویت جمعی و حافظه تاریخی جوامع اهمیتی انکارناپذیر دارد. از منظر نظری، دو رویکرد عمده در تحلیل ناسیونالیسم قابل شناسایی است: نخست، ناسیونالیسم قومی یا فرهنگی که بر مؤلفه‌هایی چون زبان، تاریخ، دین و فرهنگ مشترک تکیه دارد و ملت را امری طبیعی و موروثی می‌داند و دوم، ناسیونالیسم مدنی که بر پایه اراده، تعهد و وفاق جمعی شکل می‌گیرد و ملت را محصول کنش آگاهانه شهروندان در نهادهای سیاسی و اجتماعی

\* این مقاله برگرفته از رساله دکتری «میرداود هاشمی»، با عنوان «هیافت جامعه‌شناختی به اندرکنش ملی‌گرایی با میراث فرهنگی در فرایند توسعه ایران» است که به راهنمایی دکتر «حسین بنی فاطمه» و مشاوره دکتر «محمد عباس‌زاده» در سال ۱۴۰۴ در دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز انجام شده است.

\*\* نویسنده مسئول: hashemi.davod@yahoo.com، ۰۹۱۴۳۰۳۰۲۵۸

با نگاهی تاریخی - فلسفی بر آن است که هرگونه پژوهش درباره تاریخ اندیشه سیاسی جدید در ایران بدون بازگشتی به خاستگاه‌های تمدنی و مفهومی آن، «آب در هاون کوبیدن» خواهد بود. از نظر او (همان)، درک مفهوم ملت و دولت در ایران، مستلزم نگاهی به سنت فرهنگی و تاریخی ایران بزرگ است؛ حوزه‌ای از تمدن که ۲۵ سده پیش در آن سرزمین پدید آمد و هگل آن را نخستین دولت در تاریخ جهانی خوانده است. چنین رویکردی، پیش فرض نظری این پژوهش را تقویت می‌کند که ناسیونالیسم فرهنگی ایرانی، صرفاً یک پدیده مدرن یا وارداتی نیست، بلکه تداومی از سنت تاریخی و تجربه سیاسی ایرانیان است که از دل میراث فرهنگی و حافظه جمعی آن‌ها برآمده است.

براین اساس، مسئله اصلی این پژوهش از دغدغه نسبت به فهم «ریشه‌های فرهنگی ناسیونالیسم ایرانی» و تبیین سازوکارهای بازنمایی آن در میراث فرهنگی برآمده است. در پرتوی این دیدگاه، ناسیونالیسم ایرانی نه به‌عنوان پدیده‌ای صرفاً مدرن یا وارداتی، بلکه به‌مثابه تداوم تاریخی مقاومت فرهنگی ایرانیان در برابر سلطه سیاسی و زبانی اعراب قابل تبیین است. این گفتمان هویتی در لایه‌های متکثر میراث فرهنگی - از زبان فارسی و متون حماسی گرفته تا آیین‌ها و نمادهای فرهنگی - بازنمایی شده و از رهگذر بازخوانی شکوه ایران باستان، «ایرانیّت» را در برابر «دیگری عرب» تثبیت کرده است.

از این رو، ضرورت این پژوهش در بازشناسی تداوم تاریخی ناسیونالیسم باستان‌گرا از قرون اولیه اسلامی تا قرن پنجم هجری نهفته است؛ تداومی که از طریق حافظه تاریخی و مقاومت فرهنگی، به شکل‌گیری خودآگاهی ایرانیان نسبت به میراث خویش و مرزبندی بادیگری عرب انجامیده است. تحلیل این فرایند می‌تواند به درک عمیق‌تر ریشه‌های فرهنگی تعارض‌های هویتی در ایران معاصر یاری رساند و نشان دهد بازگشت به ایران باستان، نه پروژه‌ای صرفاً سیاسی، بلکه پدیده‌ای تاریخی - فرهنگی است که از دل مناسبات قدرت و واکنش‌های فرهنگی برآمده است. از این رو، بهره‌گیری از رویکرد گفتمان فوکو، زمینه را برای واکاوی فرایند تکوین و استمرار ناسیونالیسم باستان‌گرا در بستر میراث فرهنگی، نهادها، متون و حافظه فرهنگی فراهم می‌سازد.

این پژوهش، با اتخاذ این رویکرد، می‌کوشد شکاف میان نظریه‌های مدرن ناسیونالیسم و خاستگاه‌های فرهنگی - تاریخی آن را پر کند. مسئله اصلی این است که چگونه میراث فرهنگی ایران از قرون اول تا پنجم هجری به بستری برای بازتولید گفتمان ناسیونالیسم باستان‌گرا و تثبیت هویت ایرانی در برابر دیگری عرب تبدیل شده است.

### پرسش‌های محوری

- ۱) چه مؤلفه‌هایی از گفتمان ناسیونالیسم باستان‌گرا در میراث فرهنگی ایران از قرون اول تا پنجم هجری شناسایی می‌شود؟
- ۲) گفتمان ناسیونالیسم فرهنگی چگونه و تحت چه شرایطی در بستر میراث فرهنگی شکل گرفته و باز تولید شده است؟

در سنت نظری غرب، ناسیونالیسم مدنی معمولاً به‌عنوان شکل «اخلاقی‌تر» و مبتنی بر همزیستی معرفی می‌شود، در حالی که ناسیونالیسم فرهنگی یا قومی، به سبب گرایش‌های طردگرایانه، «صورت نامطلوب» آن تلقی می‌گردد. با این حال، ناسیونالیسم در ذات خود نه پدیده‌ای مثبت و نه منفی است؛ بلکه همان‌گونه که میرزایی (۱۴۰۰، ۱۵۵) تأکید می‌کند، ماهیتی ژانوسی دارد و بسته به شرایط تاریخی و اجتماعی، می‌تواند کارکردی سازنده یا مخرب بیابد. اشرف (۱۳۹۲، ۵۲۲) نیز همین دیدگاه را تقویت می‌کند و ناسیونالیسم را نیرویی دوگانه می‌داند که هم قابلیت نوسازی دارد و هم امکان تخریب.

در باب ناسیونالیسم ایرانی، دورویکرد عمده در میان پژوهشگران ایرانی و خارجی قابل شناسایی است. گروهی ناسیونالیسم ایرانی را پدیده‌ای نوظهور و متأثر از غرب می‌دانند که در پاسخ به شکست‌های نظامی، از جمله جنگ‌های ایران و روس و نفوذ استعمار و ورود مفاهیم مدرن شکل گرفته است (داوری اردکانی، ۱۴۰۰، ۸۰؛ نواصری، ۱۴۰۰). در مقابل، گروهی دیگر ریشه‌های ناسیونالیسم ایرانی را در سیر تاریخی طولانی‌تری جست‌وجو می‌کنند و معتقداند این مفهوم از همان آغاز فروپاشی سیاسی ساسانیان و دوران تسلط اعراب شکل گرفته است؛ هرچند ایران در عرصه سیاسی شکست را پذیرفت اما در حوزه فرهنگی مقاومت کرد و از طریق زبان فارسی، اسطوره‌ها و سنت‌های فرهنگی، هویت خود را بازسازی کرد و در قرن چهارم هجری به نوعی خودآگاهی ملی دست یافت (اشرف، ۱۳۹۲، ۸۲-۸۳). براین اساس، ناسیونالیسم باستان‌گرا در ایران، ریشه‌های عمیق و زمینه‌های پیشامدرن دارد و هویت ایرانی، محصول تجربه جمعی تعلق به سرزمین‌های تاریخی و مشارکت در فرهنگ، اساطیر و تاریخ مشترک است (Davaran, 2025, 11).

به‌باور نیولی (۱۳۹۲، ۱۳-۱۴)، مفهوم «ایران» حاصل فرایندی تاریخی و بلندمدت است که در پیوندی میان دین زرتشتی، نهاد سلطنت ساسانی و تجربه‌های قومی ایرانی شکل گرفت و در طول سده‌ها تکامل یافت. اشرف (۱۳۹۲، ۵۳۰) نیز بر تمایز میان هویت تاریخی و هویت ملی ایرانی تأکید دارد؛ نخستین، ریشه در سنت‌های فرهنگی و دینی ایران زمین دارد و دومی در عصر جدید و در پی مواجهه با تجدد، تکوین یافته است. افزون بر آن، توکلی طرقي (۱۳۹۷، ۱۰-۱۱) بازاندیشی در تاریخ ایران را نه وام‌دار نگاه اروپامحور، بلکه حاصل یک روند درونی می‌داند که از بازسازی ایران باستان به‌عنوان «ایران تاریخی» سرچشمه می‌گیرد. احمدی (۱۳۸۲، ۱۱-۱۲) بر این باور است که میان دیدگاه‌های مدرن‌گرایان و دیرینه‌گرایان، اتخاذ موضع میانی دقیق‌تر است؛ ملت و احساس تعلق به جامعه، میراث تاریخی و فرهنگی کهن دارد اما ناسیونالیسم به معنای مدرن آن، پدیده‌ای نوظهور است. حاجیانی (Hajiyani, 2009, 151) نیز معتقد است هویت ملی ایران، به دلیل طول عمر سرزمین، حفظ مرزها، استقلال سیاسی و میراث ادبی، فرهنگی و هنری مشترک، در طول تاریخ تقویت شده است. در این دیدگاه طباطبائی (۱۳۸۴، ۱۶-۹)

۳) آیا ناسیونالیسم باستان‌گرا را می‌توان به‌عنوان نوعی مقاومت فرهنگی در برابر دیگری عرب در میراث فرهنگی ایرانیان تفسیر کرد؟

### فرضیات

۱) گفتمان ناسیونالیسم باستان‌گرا در ایران از قرون اول تا پنجم هجری، از طریق نمادها، اسطوره‌ها، زبان و آیین‌های فرهنگی، دارای مؤلفه‌های مشخص و قابل شناسایی است که بازتاب‌دهنده خودآگاهی ملی و هویت جمعی ایرانیان است.

۲) این گفتمان در بستر میراث فرهنگی ایران شکل گرفته و تحت تأثیر شرایط تاریخی، اجتماعی و فرهنگی خاص هر دوره، به‌طور مستمر بازتولید شده است.

۳) ناسیونالیسم باستان‌گرا، علاوه بر بازتولید هویت ملی، به‌مثابه شکلی از مقاومت فرهنگی عمل کرده و می‌تواند در برابر دیگری عرب در میراث فرهنگی ایرانیان تفسیر و تحلیل شود.

### روش تحقیق

این پژوهش از رویکرد گفتمان میشل فوکو برای تحلیل شکل‌گیری و تداوم ناسیونالیسم باستان‌گرا در ایران بهره می‌برد. دیرینه‌شناسی به‌جای نگاه علی و خطی به تاریخ، لایه‌های پنهان تولید دانش و هویت‌ها را در بسترهای خاص تاریخی بررسی می‌کند. ناسیونالیسم باستان‌گرا به‌عنوان گفتمانی در نظر گرفته می‌شود که از طریق متون تاریخی، اسطوره‌ها، زبان فارسی و دیگر عناصر فرهنگی، تصویر ایران پیشاسلامی را به‌عنوان هویت اصیل بازسازی کرده و در تقابل با سلطه عربی-اسلامی قرار می‌دهد. بازه زمانی پژوهش از سده اول هجری تا پنج هجری است. تحلیل در سه سطح انجام می‌شود: سطح تاریخی-گفتمانی که به پیدایش این گفتمان پرداخته، سطح میراث فرهنگی که بر نقش متون و نمادها تمرکز دارد و سطح نظری که از نظریه‌نمادپردازان قومی برای تحلیل تبارشناسی هویت ایرانی استفاده می‌شود. فوکو بر این باور است که در هر دوره تاریخی، کردارهای فرهنگی تعیین‌کننده موضوعات پژوهشی هستند و دیرینه‌شناسی گفتمان، این کردارهای گفتمانی را به‌عنوان موضوع اصلی مطالعه خود در نظر می‌گیرد (Dreyfus & Rabinow, 2021, 184-219).

### مبانی نظری

ناسیونالیسم یکی از پیچیده‌ترین و چندوجهی‌ترین مفاهیم در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی است. این پدیده نه تنها به‌عنوان یک ایدئولوژی سیاسی، بلکه به‌مثابه فرایندی بنیادین در شکل‌گیری هویت و ساخت ملت‌ها مورد توجه نظریه‌پردازان قرار گرفته است. در ادبیات نظری مربوط به ناسیونالیسم، چهار گفتمان عمده قابل تمایز است: ازلی‌گرایی، مدرنیسم، نمادپردازی قومی و پسامدرنیسم. در این مجال، به‌منظور رعایت اختصار، تنها سه رویکرد نخست بررسی و از پرداختن به دیدگاه پست‌مدرن صرف نظر می‌شود.

گفتمان ازلی‌گرایی بر این باور است که هویت ملی پدیده‌ای دیرین و

ذاتی است که پیش از ظهور دولت‌های مدرن وجود داشته و از طریق زبان، نژاد، دین و سنن مشترک از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است (نواصری، ۱۴۰۰، ۲۳). این دیدگاه ملت‌ها را واقعیت‌هایی طبیعی و تاریخی می‌داند که مستقل از دولت‌ها و تحولات مدرن بوده و هویت ملی را بخشی از جوهره پایدار جوامع انسانی می‌شمارد. اسمیت (Smith, 2015, 283) نیز تأکید می‌کند که ملی‌گرایی ارگانیک، ملت‌ها را به‌عنوان موجوداتی طبیعی و فرهنگی می‌بیند که همواره وجود داشته‌اند.

پژوهشگران گفتمان مدرنیسم ناسیونالیسم را پدیده‌ای مدرن می‌دانند که ناشی از شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی دوران مدرن است. بر اساس این رویکرد، ملت‌ها نتیجه فرایندهایی مانند صنعتی‌شدن، بوروکراسی دولتی، آموزش همگانی و رسانه‌ها هستند. ارنست گلنر (Gellner, 2021, 16-17) معتقد است ناسیونالیسم تنها در جامعه صنعتی معنا دارد و به تحرک اجتماعی، سواد و نیاز به همگنی فرهنگی مرتبط است. همچنین، اریکسن تأکید می‌کند ملت‌ها پدیده‌های مدرن هستند که به‌واسطه صنعتی‌شدن و جداسازی از ساختارهای سنتی شکل می‌گیرند (Hylland Eriksen, 2019, 180). در این نگاه، ناسیونالیسم نه حاصل تاریخ کهن، بلکه برساخته نخبگان و نهادهای مدرن است.

ازلی‌گرایان هویت ملی را امری دیرینه و ذات‌مند می‌دانند، در حالی که مدرنیست‌ها آن را برساخته‌ای مدرن از الزامات اجتماعی و سیاسی می‌پندارند. رویکرد ازلی‌گرایی ممکن است تحولات تاریخی و اجتماعی را نادیده بگیرد، در حالی که مدرنیسم پیوسته‌های فرهنگی و تبارشناختی ملت‌ها را کمرنگ می‌کند. بنابراین، برای تحلیل جوامعی با تاریخ تمدنی عمیق مانند ایران، توجه هم‌زمان به سنت‌های تاریخی و ساختارهای مدرن ضروری است.

در این میان، رویکرد نمادپردازان قومی تلاشی است برای تلفیق و فرازوی از دوگانه سنت‌گرایی و مدرنیسم. این رویکرد از دل نارضایتی نسبت به کاستی‌های هر دو دیدگاه پیشین زاده شده و بر ضرورت توجه به فرایندهای تاریخی بلندمدت، عناصر فرهنگی و نقش نمادها در شکل‌گیری ملت‌ها تأکید دارد. به اعتقاد نمادپردازان قومی، همچون «اسمیت»، «آرمسترانگ» و «هاچینسون»، تعریف مدرنیستی از ملت بسیار محدود و غرب‌محور است؛ زیرا ملت را تنها به پدیده‌ای متأخر و اروپایی فرو می‌کاهد. گلنر (Gellner, 2021) نیز، با وجود تعلق به اردوگاه مدرنیست‌ها، به‌نوعی به این ضعف اذعان دارد؛ آنجا که معتقد است دگرگونی واقعی جهان از اواخر قرن هجدهم آغاز شده و گذشته، ارزش تحلیلی چندانی ندارد. این در حالی است که از نگاه نمادپردازان قومی، چنین کوتاه‌نگری تاریخی باعث نادیده‌گیری تداوم‌های فرهنگی و بسترهای پیشامدرن ملت‌سازی می‌شود (Smith, 2022, 36-37; 2004, 132). اسمیت (Smith, 2004, 147) در این میان جایگاهی برجسته دارد. او برخلاف مدرنیست‌هایی که معتقداند ملت‌ها از قرن هجدهم ساخته شده‌اند، تبار ملت‌ها را در گروه‌های قومی کهن و شکل‌گیری آن‌ها را

در فرایندهای تاریخی بلندمدت می‌جوید. از نظری، عناصر فرهنگی همچون زبان، اسطوره، آیین و خاطرات مشترک، نقش اساسی در تکوین هویت قومی دارند. ملت‌های مدرن، در این نگاه، بازتاب و تداوم جوامع قومی‌اند که عناصر هویتی‌شان بازتفسیر و بازخوانی شده‌است. بنابراین، اگرچه ساختارهای سیاسی مدرن نقش‌آفرین‌اند اما این عناصر نمادین و فرهنگی‌اند که بنیان هویت ملی را شکل می‌دهند. از همین رو، اسمیت (Smith, 2022, 13) معتقد است بدون توجه به ریشه‌های قومی، فهم فرایند ملت‌سازی ممکن نیست. نمادپردازان قومی، برخلاف ازلی‌گرایان که ملت را امری ازلی و ثابت می‌دانند، به تداوم و بازتفسیر تاریخ و فرهنگ باور دارند. آن‌ها همچنین در تقابل با مدرنیست‌ها، ملت را صرفاً برساخته‌ساختارهای اجتماعی نمی‌دانند، بلکه بر اهمیت باورها، خاطرات، احساسات و نمادهای فرهنگی در پیوستگی و تداوم ملت‌ها تأکید دارند. از نظر میلر (Miller, 1995)، ملت «از طریق باورهای مشترک و تعهدات متقابل شکل می‌گیرد و با فرهنگ عمومی ویژه خود از دیگر اجتماعات متمایز می‌شود» (Smith, 2004, 23-24). این تعریف نشان می‌دهد ملت را باید نه تنها در قالب واقعیت‌های عینی، بلکه در بستر باورها و احساسات جمعی نیز تحلیل کرد. در این چهارچوب، عناصر فرهنگی همچون زبان، اسطوره‌ها، مناسک، هنر، خاطرات تاریخی و ارزش‌های مشترک، میراثی نمادین‌اند که هویت ملی را در طول زمان بازتولید می‌کنند. رهبران خبگان و روشنفکران قومی، با بازخوانی معنادار این عناصر، به بازآفرینی هویت ملی در دوره‌های تاریخی مختلف می‌پردازند. آن‌ها با تمایزگذاری میان «عناصر اصیل» و «بیگانه»، گذشته را به خدمتی در می‌آورند که بتواند به انسجام و بسیج مردم در زمان حال کمک کند. این فرایند، اگرچه ایدئولوژیک است اما قدرت برانگیختن شور ملی، فداکاری و حس همبستگی را در سطح گسترده دارد (ibid., 84-87).

گفتمان نمادپردازان قومی با تمرکز بر میراث فرهنگی، نقش مهمی در تحلیل ناسیونالیسم ایفا می‌کند. این رویکرد ملت‌ها را حاصل فرایندهای فرهنگی، تاریخی و نمادین می‌داند که نه تنها گذشته را بازنمایی می‌کنند، بلکه آن را برای معنادادن به اکنون و آینده بازتفسیر می‌سازند. ناسیونالیسم از این منظر، پروژه‌ای فرهنگی است که از طریق خاطر، اسطوره، زبان و هنر، هویت ملی را درونی می‌کند. این دیدگاه به‌ویژه در جوامعی با تاریخ تمدنی غنی مانند ایران ابزار مناسبی برای تحلیل هویت ملی در میراث فرهنگی است. نمادپردازان قومی به شکاف میان سنت و مدرنیته پل می‌زنند و بر اهمیت عناصر فرهنگی، خاطره تاریخی، اسطوره‌ها و نمادها تأکید دارند. آن‌ها ملت‌ها را نتیجه فرایندهای مدرن نمی‌دانند بلکه ریشه در گروه‌های قومی تاریخی دارند که در بستر مدرنیته بازسازی می‌شوند. این رویکرد توانایی تحلیل تداوم‌های فرهنگی و بازتفسیر گذشته را در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد (Smith, 2015, 283).

**• منسوجات ایرانی، حافظه تاریخی و هویت فرهنگی**  
 فردوسی، شاعر بزرگ ایران زمین، در شاهنامه از پیشدادیان به‌عنوان

نخستین ایرانیانی یاد می‌کند که ریسندگی، بافندگی و دوخت جامه را آغاز کردند. هرچند این روایت در زمره افسانه‌های ملی ایران است اما یافته‌های تاریخی و باستان‌شناسی، ریشه‌های کهن آن را تأیید می‌کنند. پژوهش‌ها نشان می‌دهد پیشینه بافندگی در ایران به حدود هشت‌هزار سال پیش بازمی‌گردد و ایرانیان از نخستین ملت‌هایی بودند که به تولید پارچه پرداختند (Baker, 2006, 7). نخستین شواهد باستان‌شناسی از بافندگی در ایران، در هزاره پنجم پیش از میلاد از منطقه سه‌گابی کردستان به دست آمده و در کاوش‌های تپه مارلیک و ارجان بهبهان نیز نمونه‌هایی از پارچه‌های ظریف و منقوش متعلق به هزاره‌های دوم و اول پیش از میلاد کشف شده است. این آثار، که امروزه در موزه ملی ایران باستان نگهداری می‌شوند، نشان می‌دهند هنر بافندگی از دوران پیشاتاریخ تاکنون تداوم داشته و همواره با شرایط فرهنگی و اجتماعی هر دوره دگرگون شده است (روحی‌فر، ۱۳۸۰، ۴-۳). بافت پارچه در ایران از همان آغاز، تنها صنعتی کاربردی نبود، بلکه جلوه‌گاهی از اندیشه و اسطوره بود. بسیاری از نگاره‌های منسوجات سده‌های نخستین اسلامی، به‌ویژه قرن چهارم هجری، برگرفته از اسطوره‌های ایرانی است (همان، ۱۸). این استمرار نمادها، بیانگر پیوستگی فرهنگی ایرانیان و جایگاه نمادین پارچه در انتقال میراث معنوی است. پژوهش‌های شایسته‌فر و موسوی‌لر (۱۳۸۲، ۲۲) نشان می‌دهد بر پایه مطالعات تاریخی، قدمت هنر بافندگی در ایران به حدود ۵۵۰۰ سال پیش بازمی‌گردد. این هنر در طول تاریخ، دوره‌های درخشان و شکوفایی‌های چشمگیری را پشت سر گذاشته است. در عصر سلجوقی، هم‌زمان با رونق سایر شاخه‌های هنری، صنعت نساجی نیز به اوج کمال خود رسید. پارچه‌های این دوره از حیث تنوع رنگ، ظرافت تکنیک و دقت در نقوش، جلوه‌ای ممتاز دارند و در عین نوآوری، تداوم آشکاری از سنت ساسانی را در قالبی تازه و تزیینی بازتاب می‌دهند (مونسوی سرخه و حسین‌زاده قشلاقی، ۱۳۹۸، ۱۳؛ روحی‌فر، ۱۳۸۰، ۶). بدین ترتیب، هنر بافندگی در ایران نه تنها به‌عنوان صنعتی کارآمد، بلکه به‌مثابه عرصه‌ای فرهنگی و هویتی مطرح بوده است؛ هنری که در گذر سده‌ها، روح خلاق و حافظه تاریخی ایرانیان را در تاروپود خود حفظ کرده است.

نمادپردازان قومی معتقداند نمادها و نقوش‌های فرهنگی، حامل معانی عمیق و ارزش‌های هر جامعه‌اند و هویت جمعی را از طریق تصاویر، نشانه‌ها و اسطوره‌ها بازنمایی می‌کنند. در هنر ایرانی، نمادهایی مانند درخت سرو، شیر، گوزن و قوچ تنها تزیینی نیستند بلکه نمایانگر باورها و آرمان‌های فرهنگی ایرانیان هستند. به‌ویژه درخت سرو، که در فرهنگ ایران باستان نماد زندگی، مقاومت و جاودانگی است، نماینده ارتباط عمیق ایرانیان با طبیعت و آرزوی زندگی پایدار و نیکو است (کوهزاد، ۱۳۸۹، ۸۱). شیر همراه با خورشید، که در دوران اسلامی نیز به‌عنوان نماد قدرت، سلطنت و شکوه شاهان به کار رفته، از دید نمادپردازان قومی نشان‌دهنده تلاش جامعه برای حفظ هویت سیاسی و فرهنگی در دوره پس از اسلام است (دادور، ۱۳۹۳، ۱۰).

در فرایندهای تاریخی بلندمدت می‌جوید. از نظری، عناصر فرهنگی همچون زبان، اسطوره، آیین و خاطرات مشترک، نقش اساسی در تکوین هویت قومی دارند. ملت‌های مدرن، در این نگاه، بازتاب و تداوم جوامع قومی‌اند که عناصر هویتی‌شان بازتفسیر و بازخوانی شده‌است. بنابراین، اگرچه ساختارهای سیاسی مدرن نقش‌آفرین‌اند اما این عناصر نمادین و فرهنگی‌اند که بنیان هویت ملی را شکل می‌دهند. از همین رو، اسمیت (Smith, 2022, 13) معتقد است بدون توجه به ریشه‌های قومی، فهم فرایند ملت‌سازی ممکن نیست. نمادپردازان قومی، برخلاف ازلی‌گرایان که ملت را امری ازلی و ثابت می‌دانند، به تداوم و بازتفسیر تاریخ و فرهنگ باور دارند. آن‌ها همچنین در تقابل با مدرنیست‌ها، ملت را صرفاً برساخته‌ساختارهای اجتماعی نمی‌دانند، بلکه بر اهمیت باورها، خاطرات، احساسات و نمادهای فرهنگی در پیوستگی و تداوم ملت‌ها تأکید دارند. از نظر میلر (Miller, 1995)، ملت «از طریق باورهای مشترک و تعهدات متقابل شکل می‌گیرد و با فرهنگ عمومی ویژه خود از دیگر اجتماعات متمایز می‌شود» (Smith, 2004, 23-24). این تعریف نشان می‌دهد ملت را باید نه تنها در قالب واقعیت‌های عینی، بلکه در بستر باورها و احساسات جمعی نیز تحلیل کرد. در این چهارچوب، عناصر فرهنگی همچون زبان، اسطوره‌ها، مناسک، هنر، خاطرات تاریخی و ارزش‌های مشترک، میراثی نمادین‌اند که هویت ملی را در طول زمان بازتولید می‌کنند. رهبران خبگان و روشنفکران قومی، با بازخوانی معنادار این عناصر، به بازآفرینی هویت ملی در دوره‌های تاریخی مختلف می‌پردازند. آن‌ها با تمایزگذاری میان «عناصر اصیل» و «بیگانه»، گذشته را به خدمتی در می‌آورند که بتواند به انسجام و بسیج مردم در زمان حال کمک کند. این فرایند، اگرچه ایدئولوژیک است اما قدرت برانگیختن شور ملی، فداکاری و حس همبستگی را در سطح گسترده دارد (ibid., 84-87).

گفتمان نمادپردازان قومی با تمرکز بر میراث فرهنگی، نقش مهمی در تحلیل ناسیونالیسم ایفا می‌کند. این رویکرد ملت‌ها را حاصل فرایندهای فرهنگی، تاریخی و نمادین می‌داند که نه تنها گذشته را بازنمایی می‌کنند، بلکه آن را برای معنادادن به اکنون و آینده بازتفسیر می‌سازند. ناسیونالیسم از این منظر، پروژه‌ای فرهنگی است که از طریق خاطر، اسطوره، زبان و هنر، هویت ملی را درونی می‌کند. این دیدگاه به‌ویژه در جوامعی با تاریخ تمدنی غنی مانند ایران ابزار مناسبی برای تحلیل هویت ملی در میراث فرهنگی است. نمادپردازان قومی به شکاف میان سنت و مدرنیته پل می‌زنند و بر اهمیت عناصر فرهنگی، خاطره تاریخی، اسطوره‌ها و نمادها تأکید دارند. آن‌ها ملت‌ها را نتیجه فرایندهای مدرن نمی‌دانند بلکه ریشه در گروه‌های قومی تاریخی دارند که در بستر مدرنیته بازسازی می‌شوند. این رویکرد توانایی تحلیل تداوم‌های فرهنگی و بازتفسیر گذشته را در اختیار پژوهشگران قرار می‌دهد (Smith, 2015, 283).

**• منسوجات ایرانی، حافظه تاریخی و هویت فرهنگی**  
 فردوسی، شاعر بزرگ ایران زمین، در شاهنامه از پیشدادیان به‌عنوان

را یاری می‌کند. نقوش حیوانات مانند شیر و غزال به سنت‌های نمادپردازی ساسانی و هخامنشی اشاره دارند. در **تصویر ۱ ب**، پارچه‌ای با نقوش هندسی، انسانی، حیوانی و گیاهی دیده می‌شود که در آن لباس شاهان و تاج ساسانی با تصاویری چون فیل‌ها و شیر مرکزی که درخت زندگی را نشان می‌دهد، مزین است. **تصویر ۱ ب** نشان‌دهنده سوار کاری است که در یک دایره با طرح‌های گیاهی قرار دارد و پوشش سوار کار تأثیر پذیری از هنر ساسانی را نشان می‌دهد (**مونسى سرخه و حسین زاده قشلاقی، ۱۳۹۸، ۲۵-۲۱**).

**تصویر ۲ الف** پارچه‌ای ابریشمی متعلق به قرون یک و دو هجری، بافت ایران است که در کلیسای سنت اورسول شهر کلنی نگهداری می‌شود. در این اثر، شاهزاده‌ای ساسانی در صحنه شکار همراه اژدها، سیمرغ و فرشتگانی پیرامون گیاه هوم دیده می‌شود. ترکیب بندی متقارن و حضور موجودات اساطیری بال‌دار، بازتابی از سنت‌های نمادین ساسانی است (**همان، ۱۸**). **تصویر ۲ ب** نیز پارچه‌ای ابریشمی از قرن سه هجری است که صحنه شکار شیر در میان دایره‌ای با نقوش گیاهی و تزئینی را نمایش می‌دهد؛ موضوعی برگرفته از سنت ساسانی که در آن شیر نماد قدرت و اقتدار شاهانه است (**همان، ۲۳**).

نظریه نمادپردازی قومی، چهارچوبی کارآمد برای تحلیل منسوجات تاریخی ایران فراهم می‌آورد؛ زیرا بر پایه آن، نمادها، اسطوره‌ها و خاخره‌های جمعی به‌منزله عناصر بنیادین در شکل‌گیری و تداوم هویت فرهنگی تلقی می‌شوند. براساس این رویکرد، نقوش و نمادهای ساسانی در سده‌های نخستین هجری نه تنها از میان نرفته‌اند، بلکه با ویژگی‌ها و مضامین تازه‌ای در هم آمیخته‌اند و بدین گونه، به باز تولید هویت فرهنگی ایرانی در بستر تاریخ یاری رسانده‌اند. از این منظر، منسوجات ایرانی صرفاً آثاری هنری یا صنعتی نیستند، بلکه به‌منزله متونی نمادین عمل می‌کنند که در آن‌ها زیبایی‌شناسی، باورهای اسطوره‌ای و حافظه تاریخی در هم تنیده‌اند. بدین ترتیب، پارچه‌های ایرانی را می‌توان به‌مثابه زبان بصری فرهنگ ایران دانست؛ زبانی که از خلال نشانه‌ها و نمادهایش، تداوم هویت ایرانی را در برابر تحولات تاریخی و فرهنگی بازنمایی می‌کند.

### سفالینه‌های پساساسانی و تداوم زبان نمادین خودآگاهی قومی

سفالینه‌های ایران در دوره پساساسانی، در کنار دیگر هنرهای کاربردی، نقش مهمی در تداوم نمادهای فرهنگی ایران پیشاسلامی ایفا کرده‌اند. این آثار به‌دلیل حضور در زندگی روزمره، برخلاف هنرهای درباری، بازتابی مستقیم‌تر از حافظه جمعی و خودآگاهی قومی هستند و به انتقال معانی فرهنگی در بستر غیررسمی جامعه کمک کرده‌اند.

بررسی سفالینه‌های قرون نخست اسلامی تا قرن پنجم هجری نشان می‌دهد نمادهای بنیادین ایران باستان، با وجود تحولات سیاسی و دینی، در قالب‌هایی جدید به حیات خود ادامه داده‌اند و از طریق فرهنگ مادی و زندگی روزمره باز تولید شده‌اند. این تداوم، بیانگر

این تداوم نمادین نمایانگر مقاومت فرهنگی در برابر تغییرات بیرونی و تأکید بر پیوند با گذشته است. همچنین، نقوش حیواناتی مانند گوزن و قوچ که در ایران باستان نماد دلاوری و پیروزی شاهان بودند، در دوران اسلامی نیز به همان مفاهیم اشاره دارند که نشان‌دهنده بقای ارزش‌های کهن در قالب‌های فرهنگی نوین است (**دادور و منصورى، ۱۳۸۵، ۹۴؛ دادور، ۱۳۹۳، ۱۳**).

از دیدگاه نمادپردازی قومی، استمرار نقش مایه‌های ساسانی در هنر اسلامی نشان‌دهنده مقاومت فرهنگی و باز تولید هویت ملی است. این نمادها به‌عنوان زبان مشترک فرهنگ ایرانی، به حفظ هویت جمعی کمک کرده‌اند (**Farbood & Fathi, 2009, 42-43**). نمادهای گیاهی و حیوانی در هنر ایران نه تنها تزئینی بلکه حامل پیام‌هایی هستند که هویت، ارزش‌ها و تاریخ جامعه را بازآفرینی می‌کنند و ابزارهایی برای حفظ حافظه تاریخی و تثبیت احساس تعلق به هویت جمعی در برابر تحولات فرهنگی هستند.

بررسی هاشان می‌دهد اساطیر باستانی ایران نه تنها در اشیای هنری، بلکه در میراث برجای مانده از منسوجات ایرانی نیز، به کار برده شده‌اند. به زعم محققان این حوزه، هنر پارچه‌بافی در ایران همواره فراتر از یک صنعت صرفاً کاربردی بوده و به‌عنوان عرصه‌ای نمادین، بازتاب‌دهنده باورها، هویت و فرهنگ ایرانیان شناخته شده است. از دوران تمدن‌های کهن سیلک و شوش گرفته تا دوره‌های ایلام، اشکانی و ساسانی، نقوش نمادین در هنرهای تصویری جایگاهی محوری داشته‌اند و آثار باقی‌مانده از تخت جمشید و دیگر بناهای تاریخی، گواه اهمیت بنیادین این نمادها در بازنمایی فرهنگ ایرانی هستند. در میان این دوره‌ها، عصر ساسانی به‌عنوان اوج شکوفایی هنر پارچه‌بافی مطرح است؛ دورانی که هنر آن، چکیده‌ای از تمامی ادوار پیشین محسوب شده و بیشترین تمایزش در نقوش تزئینی جلوه می‌کند (**نامجو و فروزانی، ۱۳۹۲، ۲۱**). پارچه‌های ابریشمی ساسانی، مزین به نقوش موجودات اساطیری چون سیمرغ، اژدها، شیر، غزال و فرشته، نمادهای اقتدار، دین و فرهنگ ایرانی را به نمایش می‌گذارند. این منسوجات نه تنها در دربار و میان نخبگان به‌عنوان نمادی از شکوه و تجمل کاربرد داشتند، بلکه از طریق بازرگانان و حتی جنگ‌های صلیبی، راهی اروپا شدند و در آن‌جا نیز تأثیرگذار بودند. همان گونه که بورکهارت (**Burckhardt, 2006, 64**) بیان می‌کند، «نماد زبان روح است» و از این منظر، پارچه‌های ساسانی را می‌توان زبان تصویری فرهنگ و هویت ایرانی دانست.

بدین ترتیب، منسوجات ایرانی در هر دو دوره نه تنها کارکردی زیبایی‌شناسانه داشتند، بلکه حامل حافظه تاریخی و فرهنگی ایرانیان هستند. در ادامه، با بررسی نمونه‌هایی از منسوجات تاریخی ایران، شواهدی ارائه خواهیم داد که نشان می‌دهند نمادهای به‌کاررفته در دوره ساسانی در سده‌های نخست هجری نیز در بافته‌های ایرانی تداوم یافته‌اند.

در **تصویر ۱ الف**، شاهزاده ساسانی در صحنه شکار همراه با نمادهایی چون اژدها، سیمرغ و فرشته قرار دارد که از گیاه بیرون آمده و او

در مجموع، سفالینه‌های پساساسانی همچون رسانه‌ای فرهنگی، شبکه‌ای از معانی کهن را در دل زندگی روزمره حفظ کرده و به تداوم هویت و «ایرانی‌بودن» در دوره اسلامی کمک کرده‌اند.

### • میراث زبانی ایران پس از ساسانیان و شاهنامه

یکی از پایدارترین نمودهای تداوم فرهنگی در تاریخ ایران، حفظ زبان، آیین‌ها و ساختارهای فکری بومی در دوران تحولات سیاسی بنیادین است. در دوره ساسانی، زبان پهلوی نه تنها ابزاری برای امور اداری و حکومتی بود، بلکه حامل مفاهیم فرهنگی، فلسفی و تاریخی تمدن ایرانی محسوب می‌شد. با ورود اعراب و استقرار خلافت اسلامی، به‌ویژه در عصر اموی، کوشش‌هایی هدفمند برای به‌حاشیه‌راندن فرهنگ ایرانی صورت گرفت. باین‌حال، ایرانیان با تکیه بر نهادهای دینی و فرهنگی - به‌ویژه آتشکده‌ها و مراکز مذهبی چون آذر فرنبغ در کاریان فارس - به مقاومت فرهنگی برخاستند و روحانیان زرتشتی همچون پاسداران حافظه جمعی، زبان و آیین‌های ایرانی را به نسل‌های بعدی منتقل ساختند (عقیقی، ۱۳۸۳، ۱۶). در همین بستر تاریخی، داوران (Davaran, 2025, 209) بر آن است که ورود اعراب به ایران اگرچه به فروپاشی ساختار سیاسی ساسانی و تضعیف نهادهای رسمی زرتشتی انجامید اما به معنای گسست کامل فرهنگی نبود. او توضیح می‌دهد که در پی این شکست سیاسی، بخشی از زرتشتیان دین سنتی خود را از دست دادند و گروهی نیز با مقاومت نظامی در برابر فاتحان واکنش نشان دادند؛ باین‌حال، نیروی اصلی مقاومت نه در عرصه نظامی، بلکه در قلمروی فرهنگ رخ داد. به‌ویژه آنکه بسیاری از ایرانیانی که به اسلام گرویدند، برخلاف تصور رایج، نه تنها از میراث باستانی خود گسستند، بلکه کوشیدند زبان، آیین‌ها و پیشینه فرهنگی خویش را حفظ و باز تولید کنند. به باور داوران (همان)، همین غنای فرهنگی و ریشه‌داری سنت‌های فکری ایرانی بود که امکان داد ایرانیان حتی در جایگاه فرودست سیاسی در شکل‌دهی به تمدن اسلامی نقش محوری ایفا کنند. بدین ترتیب، شکست سیاسی ایرانیان در قرن نخست هجری به خاموشی فرهنگی نینجامید؛ بلکه فرهنگ ایرانی به‌مثابه سرمایه‌ای تاریخی، زمینه تداوم هویت و مقاومت فرهنگی ایرانیان را فراهم آورد.

با ظهور حکومت‌های محلی، روند احیای زبان و فرهنگ ایرانی شکل نظام‌مندتری یافت. طاهریان در خراسان و صفاریان در سیستان از نخستین دولت‌هایی بودند که به احیای زبان فارسی و هویت ملی توجهی ویژه نشان دادند (Mousavi & Gholipour, 2011, 30-35). نقطه عطف این حرکت فرهنگی در عصر سامانیان رقم خورد؛ سلسله‌ای که با حمایت گسترده از شعر و ادب فارسی، بستری برای شکوفایی تمدن ایرانی فراهم آورد (Spuler, 1970, 142). دربار سامانیان به کانون پرورش ادیبان، شاعران و اندیشمندان بزرگی چون رودکی، شهید بلخی، رابعه قزدار، فارابی و ابن سینا بدل شد. وزیران این دوره همچون جیهانی و بلعمی نیز با حمایت از تألیف و ترجمه، نقشی بنیادین در گسترش زبان فارسی ایفا کردند (دهمرد، ۱۳۸۴، ۷۵). صفا (۱۳۷۱، ۳۶۶) قرن چهارم هجری را دوران اوج حماسه‌سرایی



(الف)



(ب)

تصویر ۱. بازتاب نمادهای ساسانی در منسوجات ایرانی قرون اول و دوم هجری. مأخذ: مونسی سرخه و حسین‌زاده قشلاقی، ۱۳۹۸، ۲۱-۲۵.



(الف)



(ب)

تصویر ۲. بازتاب نمادهای ساسانی در منسوجات قرون اول و دوم هجری. مأخذ: مونسی سرخه و حسین‌زاده قشلاقی، ۱۳۹۸، ۲۳.

پویایی حافظه فرهنگی و توانایی آن در انطباق با شرایط جدید است. در نمونه‌های تصویری، نقش درخت سرو در کاسه سفالی (تصویر ۳ الف) نماد جاودانگی، پایداری و استمرار فرهنگی است (Grube, 2005, 231). نقش درخت شکوفا در ظرف سفالی (تصویر ۳ ب) بیانگر باروری، تجدید حیات و نگرش چرخه‌ای به زمان است (ibid., 131). دسته‌های شیرمانند ظرف (تصویر ۳ پ) بازتابی از نماد قدرت، اقتدار و نیروی محافظ در سنت ساسانی هستند (ibid., 242). همچنین، نقش گوزن در کوزه سفالی کاشان (تصویر ۳ ت) نشان‌دهنده نجابت، فره و پیوند با امر قدسی است (ibid., 260).



تصویر ۳. نمونه‌هایی از نقوش نمادین در سفالینه‌های ایران در قرون نخست اسلامی. مأخذ: Grube, 2005, 231.

«من فرزند اعقاب شریف جمشیدم و امروز قرعه و میراث پادشاهان ایران به نام من آمده است... من شکوه آن‌ها را که به مرور زمان گم شده و به فراموشی رفته بود دوباره زنده می‌کنم، پس به اعراب بگو به کشور خود باز گردند، سوسمار بخورند و گوسفندانشان را بچرانند، چراکه من به کمک تیغ و پیکان قلم خود بر تخت پادشاهان ایران می‌نشینم» (اشرف، ۱۳۹۲، ۸۸). اشرف (همان، ۸۸-۸۹) در تحلیل این پدیده، جنبش شعوبیه را جلوه‌ای از احیای غرور قومی و باززایی هویت فرهنگی ایرانیان می‌داند و آن را گونه‌ای از «ناسیونالیسم اولیه پیشامدرن» در بافت جوامع اسلامی تفسیر می‌کند. در جمع‌بندی می‌توان گفت که پایداری فرهنگ و زبان ایرانی، حاصل یک فرایند تدریجی و چندوجهی بود که از مقاومت‌های مذهبی و فرهنگی زرتشتیان در سده‌های نخستین اسلامی آغاز شد و با احیای ادبی و سیاسی در دوران حکومت‌های محلی، به‌ویژه سامانیان، به اوج رسید. این روند نه صرفاً تلاشی برای حفظ زبان یا سنت‌های گذشته، بلکه بازتعریفی آگاهانه از هویت ایرانی در بستر تمدن اسلامی بود. از سوی دیگر، جنبش شعوبیه به‌عنوان بازتاب روشن خودآگاهی فرهنگی ایرانیان، نقش مؤثری در شکل‌گیری این هویت ایفا کرد؛ زیرا با تکیه بر میراث اسطوره‌ای، تاریخی و دینی ایران، زمینه‌پیدایش نوعی «ملی‌گرایی فرهنگی» پیشامدرن را فراهم ساخت. بدین ترتیب، تداوم زبان و اندیشه ایرانی در قالب شعر، ادب و اندیشه، نه تنها ابزار بقا، بلکه صورت‌بندی تازه‌ای از خودآگاهی ملی بود که در تقابل با سلطه عربی، شالوده فرهنگ ایرانی پس از اسلام را شکل داد.

#### • شاهنامه، اسطوره بنیادگذار و تجلی روح ملی در گفتمان ناسیونالیسم فرهنگی ایران

پیوند میان تاریخ ایران باستان و هویت ایرانی پس از سقوط ساسانیان، نشان‌دهنده استحکام فرهنگی و افتخار ایرانیان به میراث باستانی خود است. شاهنامه فردوسی، به‌عنوان اثری برجسته، در حفظ و تداوم عناصر فرهنگی ایران باستان نقش حیاتی ایفا کرده و استمرار این پیوند تاریخی در ذهنیت ایرانیان را تضمین کرده است. از منظر نمادپردازان قومی، آثار ادبی و حماسی نه تنها متون ادبی، بلکه ساختارهایی بنیادین در شکل‌گیری هویت ملی هستند و ملت‌ها حاصل نهادهای سیاسی و ساختارهای مدرن نیستند، بلکه محصول روایت‌ها، نمادها و خاطرات جمعی‌اند که در طول زمان تداوم یافته‌اند (Smith, 2004, 30).

ایرانی می‌داند؛ عصری که در آن، سامانیان با توجه به داستان‌های ملی و اسطوره‌ای، زمینه خلق شاهکارهایی چون شاهنامه را فراهم کردند. شاعرانی چون مسعودی مروزی، دقیقی و فردوسی، در پیوند با میراث فکری این دوران، روح ایرانی را در قالب زبان فارسی بازآفرینی کردند. از دل این جریان، سبک خراسانی پدید آمد؛ سبکی که با تکیه بر اسطوره‌ها و روایت‌های ملی، به بازتولید حافظه فرهنگی و تاریخی ایرانیان پرداخت (واشقانی فراهانی و پرور، ۱۳۹۵، ۲۰۹-۲۱۰). در ادامه، با قدرت‌گیری سلجوقیان، زبان فارسی در سراسر قلمروی اسلامی گسترش یافت و به زبان رسمی دیوانی و ادبی بسیاری از سرزمین‌های شرق اسلامی بدل شد (شریف‌زاده، ۱۳۹۲، ۹).

در این میان، تلاش‌هایی چون ترجمه متون ایرانی به زبان عربی توسط اندیشمندان چون ابن مقفع، در انتقال مفاهیم فرهنگی ایران به جهان اسلام تأثیرگذار بود (پیرحیاتی، ۱۳۸۷، ۱۱۴). همچنین، نویسندگان مسلمان ایرانی تبار، خواه آگاهانه یا ناخودآگاه، سنت‌های زردشتی و مفاهیم فرهنگی ایران را در آثار خود بازتاب دادند (Shaked, 2002, 176). این فرایند تا قرون سوم و چهارم هجری به اوج رسید و خلق شاهنامه فردوسی را به‌منزله نماد تثبیت هویت ملی و زبانی ایرانی ممکن ساخت؛ فرایندی که به تعبیر طرفداری (۱۴۰۲، ۱۵۶) زمینه پیوند پایدار میان اندیشه، آیین و ادب ایرانی را فراهم کرد و تا عصر صفویان امتداد یافت.

در کنار این تحولات، جنبش شعوبیه نیز نقشی مهم در تقویت زبان فارسی و بازتعریف هویت فرهنگی ایرانیان ایفا کرد. در دوران خلافت اموی، هنگامی که برتری جویی قومی عرب بر عجم در ساختار سیاسی و فرهنگی آن عصر تثبیت شده بود، واکنشی فکری و ادبی از سوی ایرانیان شکل گرفت که بعدها به نام شعوبیه شناخته شد. این جنبش در آغاز با تکیه بر آموزه‌های قرآنی درباره برابری انسان‌ها، کوشید تا برابری عرب و عجم را از منظر دینی توجیه کند؛ اما در مسیر تاریخی خود، از مرحله برابری خواهی عبور کرده و به جنبشی فرهنگی-هویت‌ی برای احیای شأن تمدن ایرانی در برابر سلطه عربی بدل شد. مروجان شعوبیه با مقایسه شکوه تمدن ایران باستان و زندگی قبیله‌ای اعراب، بر برتری فرهنگی ایرانیان تأکید داشتند و این نگرش در عرصه شعر و ادب به روشنی نمود یافت.

در این بستر، اشعار ابراهیم بن ممشاد اصفهانی بازتابی گویا از روحیه شعوبی است. او با لحنی حماسی و آمیخته به غرور ملی می‌سراید:

زبان، سنت و فرهنگ دیرپای خود را حفظ کنند و استمرار بخشند. به‌زعم داوران (Davaran, 2025, 1)، یکی از مهم‌ترین سازوکارهای این تداوم فرهنگی، سنت ادبی اندرز است؛ سنتی که در دوره پیش از اسلام شکل گرفت و سپس در قالب ژانر «ادب» در دوره اسلامی استمرار یافت. وی معتقد است ادبیات اندرز و ژانر ادب اسلامی تمثیلی از همگرایی دیرپای دین و ادبیات در فرهنگ ایرانی‌اند و بسیاری از متون ادبی اسلامی با وجود محتوای دینی مستقیماً از ساختارها و مفاهیم اندرز تأثیر پذیرفته‌اند.

اندرز، در اساس، نوعی ادبیات اخلاقی و حکمت عملی است که مهم‌ترین و گسترده‌ترین ژانر ادبی عصر ساسانی را تشکیل می‌داد و بر اصل زرتشتی «گزینش خیر بر شر» استوار بود. داوران (ibid., 174) حتی کتیبه‌های داریوش یکم را از منابع اولیه این سنت می‌داند؛ زیرا در آن‌ها بر مفاهیمی چون راست و دروغ، درست و نادرست، خرد و خشم تأکید شده است. ادبیات اندرز مجموعه‌ای از پندها، احکام، نصایح، دستورالعمل‌ها و ضرب‌المثل‌ها را در برمی‌گرفت که یا به حکیمان اسطوره‌ای همچون اوشنر دانا یا جمشید اوستایی و یا به شاهان و خردمندان ساسانی نسبت داده می‌شد. این گفتارها که گاه شکل وصیت‌نامه‌ای به شاهزادگان یا درباریان می‌یافت، ابزاری برای هدایت مردم در امور دینی، حکومتی و زندگی روزمره بود و از همین‌رو ژرفاً در سنت شفاهی فرهنگ ایرانی ریشه داشت. با ورود به دوره اسلامی، ژانر ادب، هویتی دوگانه یافت و در آن، عناصر سنت ایرانی در کنار عناصر اسلامی بازتاب پیدا کرد. باین وجود، پیوند ساختاری و محتوایی میان اندرز و ادب سبب شد بخش قابل توجهی از اخلاقیات و الگوهای رفتاری پیشاسلامی در قالبی نو باز تولید شود. شخصیت‌هایی چون اردشیر، انوشیروان و بزرگمهر که در ادبیات اندرز جایگاهی محوری داشتند در آثار ادب اسلامی نیز به چهره‌هایی معتبر و پرارج تبدیل شدند و بدین سان نقشی میانجی میان میراث باستانی و ادبیات اسلامی ایفا کردند (ibid., 258).

ناظر بر مطالب گفته‌شده، می‌توان گفت سنت ادبی اندرز به‌عنوان گسترده‌ترین ژانر اخلاقی و حکمت‌آمیز عصر ساسانی، حامل آموزه‌ها و نمادهای بنیادین هویت ایرانی بود. این سنت با باز تولید پندها، نصایح و الگوهای رفتاری، توانست ارزش‌ها و اخلاقیات پیشاسلامی را حتی در دوره اسلامی باز تولید کند و بدین ترتیب به‌مثابه یک سازوکار فرهنگی، تداوم و حفاظت از هویت جمعی ایرانی را تضمین نماید.

#### • آیین‌های بنیادین در حافظه فرهنگی ایرانیان

نوروز، به‌عنوان مهم‌ترین آیین ملی ایران، از منظر اسطوره‌ای و تاریخی جایگاهی ویژه دارد. فردوسی در شاهنامه، جمشید را بنیان‌گذار نوروز معرفی می‌کند؛ شاهی که پس از دستیابی به فرّ کیانی، روز نخست بهار را به‌عنوان جشن پیروزی و نظم نوین جشن می‌گیرد (عفی‌فی، ۱۳۸۳، ۴۸۸). شواهد تاریخی در تخت‌جمشید نیز نشان می‌دهد نمایندگان اقوام تحت سلطه شاهنشاهی هخامنشی، احتمالاً در روز نوروز با هدایایی به تالار صدستون می‌آمدند و در جشنی هماهنگ با مرکز قدرت شرکت می‌کردند؛ امری که پیوند

در دل شاهنامه، باز آفرینی پهلوانان، اسطوره‌ها و روایات ملی، کارکردی نمادین دارد. شخصیت‌هایی چون رستم یا نمادهایی مانند درفش کاویانی، تجسم فرهنگی مقاومت، عدالت‌خواهی، استقلال‌طلبی و وطن‌دوستی‌اند. این اسطوره‌ها در ناخودآگاه فرهنگی جامعه جای گرفته‌اند و امکانی برای بازنمایی رنج‌ها و تحقیرهای تاریخی فراهم آورده‌اند؛ به‌گونه‌ای که جامعه، از طریق آن‌ها احساسات متراکم خود را سامان می‌دهد (معصومی، ۱۳۸۷، ۱۲). این همان فرایندی است که نمادپردازان قومی آن را «بازتفسیر عناصر فرهنگی در پاسخ به نیازهای روانی و اجتماعی نسل‌ها» می‌نامند (Smith, 2004, 110). از منظر فرهنگی، شاهنامه پاسخی است به فروپاشی یک شکوه تمدنی. به تعبیر ستاری (۱۳۸۷، ۱۹۰)، تصور فروپاشی ایران باستان در پی حمله تازیان، نوعی سوگواری تاریخی را در ناخودآگاه ایرانیان پدید آورد و شاهنامه در چنین زمینه‌ای، نماد احیای آن شکوه از دست‌رفته شد. فردوسی با احضار عظمت ساسانی، مفاهیم سلطنت مشروع و فره ایزدی را بازآفرینی کرد؛ مفاهیمی که حتی خلفای عباسی نیز از شکوه نمادین آن متأثر بودند و در مراسم و تشریفات درباری، تقلیدهایی از آیین‌های کسری به عمل می‌آوردند. شاهنامه در این چهارچوب، هم‌زمان روایتگر تاریخ و بازسازی‌کننده خاطر است؛ خاطره‌ای که ملت از خود در ذهن دارد و پیوسته آن را بازآفرینی می‌کند.

نکته بنیادین در رویکرد نمادپردازان قومی، اصل تداوم فرهنگی در طول تاریخ است. از این منظر، شاهنامه‌رامی توان حلقه واسطی دانست که میان هویت ایرانی پیش از اسلام و بعد از آن پیوند برقرار می‌کند. به تعبیر ستاری (همان، ۱۹۷)، گرچه تمدن ایران باستان به‌ظاهر فروپاشید اما مایه آن، همچون آتش زیر خاکستر، در ناخودآگاه فرهنگی باقی ماند و در قالب آثار حماسی مانند شاهنامه مجدداً سربرآورد. بدین ترتیب، شاهنامه نه‌صرفاً یادگاری از گذشته، بلکه کنشی فرهنگی برای بازسازی هویت ملی در دوران پس از گسست است. بر پایه تحلیل اسمیت (Smith, 2004, 110)، ملت‌ها صرفاً پدیده‌هایی مدرن نیستند، بلکه بر بستر اجتماع‌هایی با ریشه‌های تاریخی و اسطوره‌ای شکل گرفته‌اند. او معتقد است اسطوره‌ها خاستگاه و حافظه‌های جمعی و نمادهای فرهنگی، سازوکارهای اصلی تداوم و باز تولید هویت ملی‌اند. در همین چهارچوب، شاهنامه فردوسی را می‌توان یکی از «اسطوره‌های بنیادگذار» شکل‌گیری و استمرار هویت ایرانی دانست.

#### • تداوم فرهنگی ایران از رهگذر سنت اندرز و ادبیات فارسی

شاهنامه فردوسی سیر اسطوره‌ای و تاریخی ایران را از ظهور نخستین شاهان تا فروپاشی دولت ساسانی بازمی‌نماید و روایت خود را با شکست ایرانیان از اعراب پایان می‌دهد؛ پایانی که در نگاه نخست، تصویری از انقطاع عمیق در تداوم هویت تاریخی و فرهنگی ایران ترسیم می‌کند. باین حال، چنان‌که داوران تأکید می‌کند، این برداشت از گسست کامل با واقعیت تاریخی سازگار نیست؛ زیرا ایرانیان حتی پس از فروپاشی ساخت سیاسی ساسانی توانستند مؤلفه‌های اصلی

نوروز با وحدت سیاسی و فرهنگی ایران باستان را نمایان می‌سازد (اسماعیل پور، ۱۳۸۷، ۱۰۳-۱۰۲).

جشن سورو یا سوری که پنج روز پیش از نوروز برگزار می‌شد، از آیین‌های مهم نوروزی بود و با فروختن آتش و پاکسازی محیط پیوند داشت. آتش در باور زرتشتی نماد راستی و پاکی است و تکریم آن نه به معنای پرستش، بلکه احترام به روشنایی و زندگی بود (عقیقی، ۱۳۸۳، ۴۰۴-۴۰۵؛ اسماعیل پور، ۱۳۸۷، ۱۰۶). بر همین اساس، بسیاری از آیین‌ها و جشن‌های ایرانی در دوره اسلامی ریشه در سنت‌های زرتشتی دارند و با وجود حذف نام زرتشت یا اهورامزدا، ساختار و کارکرد اصلی خود را حفظ کرده‌اند. چهارشنبه‌سوری نمونه‌ای روشن از این استمرار فرهنگی است که صورت امروزی آن دگرگون شده آیین کهن «همسبت‌مئذیه» زرتشتیان است؛ آیینی که نشان می‌دهد لایه‌های عمیق فرهنگ ایرانی فراتر از دگرگونی‌های سیاسی و مذهبی تداوم یافته‌اند (Davaran, 2025, 249).

در ادامه چرخه سالیانه آیین‌ها، روز سیزدهم فروردین، معروف به «سیزده‌بدر» که به ایزد باران تعلق دارد، فرصتی برای بازگشت به طبیعت و جشن گرفتن رویش زمین است. مردم به دشت و دامن طبیعت می‌رفتند، با شادی و پایکوبی بارش باران و برکت خاک را طلب می‌کردند (نیکنام، ۱۳۷۹، ۴۲). همچنین مراسم شب چله یا یلدا، درازترین شب سال و آخرین شب آذر، به پاسداشت افزایش روشنایی و پایان تاریکی برگزار می‌شد. ایرانیان با گردهم‌آیی، خواندن شعر و خوردن میوه‌هایی چون انار و هندوانه، به استقبال روشنایی و روزهای بلندتر می‌رفتند (همان، ۸۹).

اشپولر (Spuler, 1970, 416) می‌گوید پس از تسلط عرب‌ها بر ایران، ایرانیان با تکیه بر فرهنگ باستانی خود، عرب‌ها را اواردار کردند سنت‌ها و آداب ایرانی را رعایت کنند. عرب‌هایی که در مراسم آیینی شرکت نمی‌کردند، اجازه ماندن نداشتند و فقط به شرطی در ایران اجازه ماندن داشتند که در اجرای آگاهانه عادات و رسوم ایرانی بکوشند و از جمله نیز اعیاد ملی و مذهبی باستانی نوروز و مهرگان را باهم جشن بگیرند.

این عناصر نه تنها حافظه جمعی ملت‌ها را در قالب روایت‌های تاریخی تثبیت می‌کنند، بلکه از طریق بازتولید آیینی و بازآفرینی نمادین، پیوندی مستمر میان نسل‌ها ایجاد می‌کنند. در فرهنگ ایرانی، آیین‌هایی همچون نوروز، گاهنبارها، جشن آتش و هفت‌سین به عنوان ارکان اصلی تداوم فرهنگی در بستر تاریخ شناخته می‌شوند؛ آیین‌هایی که ریشه در دوران باستان ایران دارند و با وجود تغییرات دینی و سیاسی، تا امروز حفظ شده‌اند (عقیقی، ۱۳۸۳؛ اسماعیل پور، ۱۳۸۷؛ نیکنام، ۱۳۷۹). نمادها بازتاب‌دهنده تجارب و ارزش‌های مشترک و متمایز گروه‌های انسانی هستند و شامل نشانه‌ها، سرودها، جشنواره‌ها، آداب و رسوم، زبان رمزگونه و اماکن مقدس هستند که نقش مهمی در حفظ و یادآوری فرهنگ و هویت یک جامعه قومی ایفا می‌کنند (Smith, 2015, 344-364).

## بحث

از منظر نظریه‌نمادپردازان قومی، تحلیل تحولات ناسیونالیستی در ایران مستلزم عبور از دوگانه ساده‌انگاره سنت و مدرنیته است. این رویکرد بر آن است که فرایندهای هویت‌یابی و ملت‌سازی را باید در بستری تاریخی و فرهنگی ژرف‌تر واکاوی کرد؛ بستری که در آن، نمادها، اسطوره‌ها و استمرارهای فرهنگی نقشی بنیادی در تکوین و پایداری هویت ملی ایفا می‌کنند. در این چهارچوب، نظریه‌نمادپردازان قومی به مثابه افقی نظری نوین، امکان قرائتی عمیق‌تر از سازوکارهای درونی شکل‌گیری ملت‌ها را فراهم می‌آورد؛ رویکردی که بر ضرورت بازشناسی استمرار تاریخی طولانی‌مدت، جایگاه عناصر فرهنگی و کارکرد نمادها در بازتولید هویت ملی تأکید دارد.

با لحاظ پیشینه تاریخی و فرهنگی ایران، این رویکرد امکان می‌دهد ناسیونالیسم ایرانی نه به عنوان بازتابی از تأثیرات جهانی یا نمود مدرنیته، بلکه به مثابه پدیده‌ای ریشه‌دار و پیوسته در متن فرهنگ و تاریخ این سرزمین تحلیل شود. بر این اساس، هویت ملی ایرانی صرفاً محصول ساختارهای سیاسی و اجتماعی دوران جدید نیست، بلکه بر بنیان باورها، خاطرات جمعی، اسطوره‌ها و زبان کهن ایرانیان استوار است. این گفتمان در واکنش به سلطه زبانی، دینی و سیاسی پس از فروپاشی ساسانیان شکل گرفته و در گذر زمان به صورت یک سنت فکری و فرهنگی ماندگار درآمده است. از این منظر، ناسیونالیسم ایرانی بیش از آن که تقلیدی تاریخی از الگوهای غربی باشد، بیانگر هم‌آوایی خلاق با تحولات جهانی است که در عین تأثیرپذیری، استقلال گفتمانی و فرهنگی خود را حفظ کرده است.

با بهره‌گیری از مفهوم «اجتماعات تخیلی» بندیکت اندرسن، می‌توان نشان داد گفتمان ملی در ایران همچون دیگر جوامع، فرایند بر ساخت تخیل جمعی را از سر گذرانده است. باین حال، تمایز بنیادین آن با نمونه‌های اروپایی در پیوند ژرف میان این تخیل جمعی با عناصر پیشامدرن، مذهبی، اسطوره‌ای و زبان‌محور نهفته است. این تمایز در پرتوی رویکرد گفتمان‌فوکونیز قابل تبیین است؛ زیرا ناسیونالیسم ایرانی نه واکنشی گذرا به تجدید یا استعمار، بلکه گفتمانی تاریخی است که در لایه‌های پیچیده قدرت و دانش رسوب یافته است. از این رو، ناسیونالیسم ایرانی را باید حاصل فرایندی دیرینه و چندلایه در حافظه فرهنگی و تاریخی دانست؛ فرایندی که در بستر گسست‌ها و پیوست‌های تاریخی، هویتی متمایز و خودبنیاد بازتولید می‌کند.

نظریه‌نمادپردازان قومی و شواهد تاریخی، مؤید آن است که ایرانیان واجد روحی ملی‌اند که در اسطوره‌ها، نمادها و میراث فرهنگی‌شان تداوم یافته است. استمرار سنت شاهنامه‌نویسی و پویایی روایت‌های اسطوره‌ای در دوره اسلامی گواهی بر این روح ملی فعال و پایدار است. این امر با دیدگاه اندیشمندانی چون هر دو هگل هم‌ساز است؛ آن‌جا که ملت را موجودی زنده و پویا می‌داند که از نیرویی ناخودآگاه موسوم به «روح ملی» تغذیه می‌کند. این نیرو در زبان مشترک، آیین‌ها و حافظه تاریخی جامعه تجلی می‌یابد و حتی بدون آگاهی صریح اعضا، به تداوم هویت ملی یاری می‌رساند (Renan et al., 2011, 100; Kristeva, 2023, 52).

### نتیجه‌گیری

بررسی گفتمان ناسیونالیسم باستان‌گرا در ایران نشان می‌دهد این گفتمان نه زاینده دوران قاجار و نه صرفاً محصول تأثیرات مدرنیته اروپایی است، بلکه ریشه‌هایی ژرف و ممتد در تاریخ فرهنگی ایران دارد که از دوران پس از نفوذ اعراب تاکنون استمرار یافته است. هویت ملی ایرانی برخلاف نمونه‌های غربی که غالباً بر بنیان‌های قوم‌مدار یا نژادگرایانه استوارند، ماهیتی فرهنگی، تاریخی و معنوی دارد و از طریق زبان، اسطوره‌ها، آیین‌ها و نمادهای ریشه‌دار ایرانی بازتولید شده است. در عین حال، این گفتمان در مسیر تطور خود با الگوهای اروپایی ناسیونالیسم نوعی هم‌آوایی مفهومی نشان داده است، بی‌آنکه با هیچ‌یک از آنها انطباق کامل داشته باشد.

پس از فروپاشی سیاسی شاهنشاهی ساسانی، مقاومت فرهنگی گسترده‌ای شکل گرفت که در قالب بازخوانی اسطوره‌ها، زبان فارسی، آیین‌های ملی مانند نوروز و آثار ادبی بنیادینی چون شاهنامه فردوسی نمود یافت. این مقاومت فرهنگی که ریشه در سنت‌های عرفانی و اخلاقی ایرانی دارد، نمونه‌ای از ناسیونالیسم فرهنگی است که هویتی فراتر از تعلقات خاکی و مادی برای ایرانیان قائل است و در پیوندی ارگانیک میان گذشته و حال، هویت ملی را بازتعریف کرده است.

از منظر نظریه‌ی نمادپردازان قومی، هویت ملی تنها محصول عوامل سیاسی یا اقتصادی نیست، بلکه در بستر نمادها، اسطوره‌ها، سنت‌ها و خاطرات تاریخی شکل می‌گیرد و در طول زمان حفظ می‌شود. نمونه ایرانی این رویکرد، نمادها و اسطوره‌هایی است که حافظه تاریخی را زنده نگه داشته و در دوره‌های بحرانی، ابزارهایی برای مقاومت فرهنگی و تقویت حس تعلق جمعی بوده‌اند.

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد هویت ملی ایرانی در قرون اول تا پنجم هجری، محصول فرایندی تاریخی و پیوسته در بستر فرهنگ و جامعه ایران بوده است. شاهنامه فردوسی، منسوجات دوره اسلامی و سایر آثار هنری نمونه‌های برجسته بازتولید این گفتمان ملی‌اند؛ آثاری که با بازآفرینی اسطوره‌ها، قهرمانان و تاریخ کهن، حافظه جمعی را بازسازی کرده و مقاومت فرهنگی و نمادین در برابر سلطه بیگانگان را نمایندگی می‌کنند. در همین راستا، سنت ادبی اندرز نیز به‌عنوان گسترده‌ترین ژانر اخلاقی و حکمت‌آمیز عصر ساسانی، نقش محوری در بازتولید ارزش‌ها و آموزه‌های هویتی ایرانی ایفا کرده است. این سنت با حفظ پندها، نصایح و الگوهای رفتاری، توانسته حتی در دوره اسلامی بخش قابل توجهی از اخلاقیات و سنت‌های فرهنگی پیشاسلامی را بازتولید کند و بدین ترتیب به‌مثابه سازوکار مؤثر برای تداوم و حفاظت از هویت جمعی ایرانی عمل نماید.

این نتایج با یافته‌های نظریه‌پردازان همسو است و تأکید دارد ناسیونالیسم باستان‌گرا در ایران ریشه در سنت تاریخی و حافظه جمعی دارد و صرفاً بازتابی از مدرنیته یا تأثیرات غربی نیست. در جمع‌بندی نهایی، می‌توان گفت هویت ملی ایرانی محصول تداوم تاریخی، ظرفیت نمادین و خلاقیت فرهنگی است و بازنمایی‌های

از دید رنان (Renan et al., 2011, 47-48)، ملت حاصل مالکیت جمعی بر خاطرات گذشته و اراده‌ای مشترک برای زیست جمعی در زمان حال است. وی بر اهمیت تاریخ، فداکاری نیاکان و افتخارات جمعی به‌عنوان سرمایه‌ای اجتماعی در تکوین ملت تأکید می‌ورزد. بر همین مبنا، ملت‌هایی چون ایرانیان، یونانیان، یهودیان و چینیان از مصادیق بارز تداوم قومی‌اند که علی‌رغم دگرگونی‌های تاریخی، عناصر بنیادین هویت خود را طی قرون بازتولید کرده‌اند (Smith, 2015, 362). بدین‌سان، ملت نه صرفاً محصول اراده سیاسی دوران مدرن، بلکه برآیند تداومی تاریخی و فرهنگی است که ریشه در حافظه جمعی، اسطوره‌ها و نهاد‌های سنتی دارد.

مطابق با این مبانی نظری، هویت ملی ایرانی حاصل فرایندی تاریخی و فرهنگی است که از رهگذر نمادها، اسطوره‌ها، زبان و خاطره جمعی شکل گرفته و به‌صورت مستمر بازتولید می‌شود. یکی از نمودهای برجسته این فرایند را می‌توان در احیای فرهنگی ایران در قرون نخستین اسلامی، به‌ویژه در دوره سامانیان مشاهده کرد؛ دوره‌ای که حمایت حکومت‌های محلی از زبان فارسی و ادبیات حماسی موجب بازسازی و تقویت هویت ملی گردید. شاهنامه فردوسی، به‌عنوان نمادی بنیادین و اسطوره‌ساز، حافظه جمعی ایرانیان را احیا کرد، زبان فارسی را پاس داشت و به‌مثابه گفتمانی فرهنگی، مقاومت نمادین در برابر سلطه بیگانگان را نمایندگی کرد.

سنت ادبی اندرز نیز به‌عنوان گسترده‌ترین ژانر اخلاقی و حکمت‌آمیز عصر ساسانی، نقش محوری در بازتولید ارزش‌ها و آموزه‌های هویتی ایرانی ایفا کرد. این سنت با حفظ پندها، نصایح و الگوهای رفتاری خود، توانست حتی در دوره اسلامی بخش قابل توجهی از اخلاقیات و سنت‌های فرهنگی پیشاسلامی را بازتولید کند و بدین ترتیب به‌مثابه سازوکار مؤثر برای تداوم و حفاظت از هویت جمعی ایرانی عمل نماید.

در چهارچوب نظریه‌ی نمادپردازان قومی، نمادهای بصری در هنر ایران نه تنها جلوه‌های زیبایی‌شناختی، بلکه بازتابی از حافظه جمعی و هویت قومی ایرانی‌اند. در آثار سده‌های نخستین هجری، نقش‌هایی چون سرو، شیر و گوزن بیانگر مفاهیمی چون زندگی، قدرت و تداوم فرهنگی‌اند و نوعی مقاومت نمادین در برابر دگرگونی‌های تاریخی را نشان می‌دهند. بررسی منسوجات ایرانی این دوره نیز ریشه‌های ساسانی خود را حفظ کرده و الگویی برای هنر اسلامی و سایر فرهنگ‌ها شده است (شیخی، ۱۴۰۳، ۱۶۶). بدین‌سان، هنر نساجی با طرح‌های نمادین و استفاده از الیاف اصیل، به رسانه‌ای برای انتقال میراث فرهنگی ایرانی بدل شد (غلامرضایی، ۲۰۱۳، ۹۰). همان‌گونه که کوپ (Coop, 2011, 150, 190) تأکید می‌کند، اسطوره‌ها و نمادها ابزار بازنمایی نظم جمعی و تعیین مرزهای هویتی‌اند؛ امری که در شاهنامه فردوسی نیز در قالب بازآفرینی اسطوره‌های ملی برای تقویت هویت ایرانی نمود یافته است.

- باستان تا عصر صفوی. فرهنگ مردم ایران، (۴۳-۴۴)، ۹-۲۸. <http://noo.rs/cWSG5>
- کوهزاد، نازنین. (۱۳۸۹). بررسی نقوش و نمادهای آئینی در سفالینه‌های دوران اسلامی [پایان‌نامه منتشر نشده کارشناسی ارشد، دانشگاه کاشان].
  - مونسى سرخه، مریم و حسین‌زاده قشلاقی، سارا. (۱۳۹۸). نقش‌مایه‌های انسانی در منسوجات ایرانی. کتاب آبان.
  - میرزایی، سید آیت‌الله. (۱۴۰۰). ناسیونالیسم و قومیت در ایران. انتشارات آگاه.
  - معصومی، غلامرضا. (۱۳۸۷). مقدمه‌ای بر اساطیر و آئین‌های باستانی جهان. انتشارات سوره مهر.
  - نواصری، عبدالرضا. (۱۴۰۰). آسیب‌شناسی ناسیونالیسم رومانتیک، گذشته‌گرایی، خودشیفتگی، دیگرستیزی؛ زبان محوری. گام‌نو.
  - نیکنام، کورش. (۱۳۷۹). از نوروز تا نوروز، آیین‌ها و مراسم سنتی زرتشتیان. مؤسسه انتشاراتی فروهر.
  - نامجو، عباس و فروزانی، سیدمهدی. (۱۳۹۲). مطالعه‌ی نمادشناسانه و تطبیقی عناصر نقوش منسوجات ساسانی و صفوی. فصلنامه هنر علم فرهنگ، ۱، ۲۱-۴۲. <https://civilica.com/doc/1478870>
  - نیولی، گراردو. (۱۳۹۲). مفهوم ایران و بنیاد سیاسی، دینی و قومی آن در گذر زمان و ایران‌شناسی در اروپا. مطالعات ایران اسلامی، ۱(۵)، ۱۱-۲۱. <http://noo.rs/OSLB7>
  - واشقانی فراهانی، ابراهیم و پراور، سمیه. (۱۳۹۵). مروری بر حضور اساطیر ایرانی در شعر عصر سلجوقی با محوریت اشعار خاقانی شروانی. مطالعات ایرانی، ۱۵(۳۰)، ۲۰۹-۲۲۲. <https://doi.org/10.22103/jis.2017.1629>
  - Baker, P. (2006). *Islamic Textiles* (M. Shayestehfar, trans.). Institute for Islamic Art Studies. (Original work published 1994)
  - Burckhardt, T. (2006). *Principles of Islamic Art* (M. Bina-ye Motlaq, trans.). Hermes. (Original work published 1986)
  - Connor, W. (1994). *Ethnonationalism: The Quest for understanding*. Princeton University Press.
  - Coop, L. (2011). *Myth* (M. Dehqani, trans.). Scientific and Cultural Publications. (Original work published 1987)
  - Davaran, F. (2025). *Continuity in Iranian Identity: Resilience of Cultural Heritage* (M. Taghiabadi, trans.). Morvarid. (Original work published 2011)
  - Dreyfus, H., & Rabinow, P. (2021). *Michel Foucault: Beyond Structuralism and Hermeneutics* (H. Bashirieh, trans.). Ney. (Original work published 1982)
  - Farbood, F., & Fathi, L. (2009). Evolution process of birds and sphinxes in Buyid and Seljuk dynasties textiles. *Negareh Journal*, 4(12), 40-51. <https://www.magiran.com/p805933>
  - Gellner, E. (2021). *Nations and Nationalism* (A. Minoubi-Far, trans.). Gām No. (Original work published 1982)
  - Grube, E. J. (2005). *Islamic Pottery* (F. Haeri, trans.). Karang. (Original work published 1986)
  - Hajiyani, E. (2009). Relationship between national and ethnic identities among Iranian ethnic groups. *Iranian Journal of Sociology*, 9(3-4), 143-164. <https://sid.ir/paper/67396/en>
  - Hylland Eriksen, T. (2019). *Ethnicity and Nationalism: Anthropological Perspectives* (H. Zibaci, trans.). Farhameh.

هنری و فرهنگی نقشی محوری در تثبیت و انتقال این هویت در طول زمان ایفا کرده‌اند. این یافته‌ها اهمیت نگاه تاریخی-فرهنگی به ناسیونالیسم ایرانی و نقش تعیین‌کننده میراث فرهنگی در شکل‌دهی به خودآگاهی ملی را به روشنی نشان می‌دهد.

### اعلام عدم تعارض منافع

نویسندگان اعلام می‌دارند در انجام این پژوهش هیچ‌گونه تعارض منافی برای ایشان وجود نداشته است.

### فهرست منابع

- احمدی، حمید. (۱۳۸۲). هویت ملی ایرانی در گستره تاریخ. فصلنامه مطالعات ملی، ۱۵(۱)، ۹-۴۵.
- اشرف، احمد. (۱۳۹۲). بحران هویت ملی و قومی در ایران. انتشارات مزدا.
- اسماعیل‌پور، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). اسطوره بیان نمادین. سروش.
- پیرحیاتی، محمد (مونس). (۱۳۸۷). اساطیر، مقدمه‌ای بر هویت، عرفان و فرهنگ. دفتر پژوهش و نشر سپهروردی.
- توکلی طرقي، محمد. (۱۳۹۷). تجدد بومی و بازنديشي تاريخ. پردیس دانش.
- دهمرده، برات. (۱۳۸۴). تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سامانیان، دیلمیان و غزنویان. انتشارات دانشگاه پیام نور.
- دادور، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). نقوش و نمادهای گیاهی و حیوانی در سفالینه‌های دوران اسلامی ایران. نگارینه علمی هنر اسلامی، ۴-۱۸.
- دادور، ابوالقاسم و منصورى، الهام. (۱۳۸۵). درآمدی بر اسطوره‌ها و نمادهای ایران و هند در عهد باستان. انتشارات دانشگاه الزهرا و کلهر.
- داوری اردکانی، رضا. (۱۴۰۰). ناسیونالیسم، ملت و ملیت. نقد فرهنگ.
- روحی‌فر، زهره. (۱۳۸۰). نگاهی بر پارچه‌بافی دوران اسلامی. سمت.
- ستاری، جلال. (۱۳۸۷). اسطوره در جهان امروز. نشر مرکز.
- شایسته‌فر، مهناز و موسوی‌لر، اشرف. (۱۳۸۲). بررسی تطبیقی نگاره‌های منسوجات ساسانی و آل بویه (قرن ۴ هجری / ۱۰ میلادی) از نظر مبانی هنرهای ایرانی-اسلامی. جلوه هنر، ۲۲، ۱۶-۵۳. <http://noo.rs/Kcpdw>
- شریف‌زاده، سید عبدالمجید. (۱۳۹۲). هنر سلجوقی و شاهنامه کاما. فصلنامه هنر علم و فرهنگ، ۱(۱)، ۹-۲۰. <https://sid.ir/paper/480499/fa>
- شیخی، علیرضا. (۱۴۰۳). مطالعه تطبیقی منسوجات ایرانی ساسانی و اوایل دوره اسلامی با مصر قبطی (منطقه احمیم) با رویکرد اسطوره‌شناسی ژرژ دومزیل. هنرهای صناعی اسلامی، ۱۸۱-۱۶۳.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۱). تاریخ ادبیات ایران، جلد ۱. فردوسی.
- طرفداری، علی محمد. (۱۴۰۲). تاریخ نگاری و ملی‌گرایی در ایران معاصر. انتشارات کانون اندیشه جوان.
- طباطبائی، سیدجواد. (۱۳۸۴). دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران. نگاه معاصر.
- عقیفی، رحیم. (۱۳۸۳). اساطیر و فرهنگ ایرانی در نوشته‌های پهلوی. انتشارات توس.
- غلامرضایی، زهرا. (۱۳۹۴). نگاره‌های منسوجات ایرانی از دوره

(Original work published 2005)

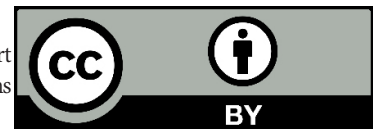
- Kristeva, J. (2023). *Nations Without Nationalism* (M. Parsa, trans.). Shavand. (Original work published 1998)
- Miller, D. (1995). *On Nationality*. Oxford University Press.
- Mousavi, A., & Gholipour, F. (2011). Survey On Situation of Persian Language and Literature in Three First Centuries of Hijri Calendar. *Research in History*, 2(4), 29–44. [https://pdt.sj.ut.ac.ir/article\\_70653.html?lang=en](https://pdt.sj.ut.ac.ir/article_70653.html?lang=en)
- Renan, E., Renouvin, P., Fustel, D., & Ruff, W. (2011). *Nation, National Sentiment, Nationalism* (A. Ahmadi, trans.). Agah. (Original work published 2002)
- Shaked, S. (2002). *From Zoroastrian Iran to Islam* (M. Saqebfar, trans.). Qoqnoos. (Original work published 1988)
- Smith, A. D. (2015). *Nationalism and Modernism: A Critical Survey of Recent Theories of Nations and Nationalism* (K.

Firoozmand, trans.). Nashr-e Sales. (Original work published 1998)

- Smith, A. D. (2004). *Nationalism: Theory, Ideology, History* (M. Ansari, trans.). Iranian Civilization Publications. (Original work published 1992)
- Smith, A. D. (2022). *Ethnic Symbolism and Nationalism: A Cultural Approach* (H. Zibaei, trans.). Farhameh. (Original work published 2009)
- Spuler, B. (1970). *Iran in the Early Islamic Period* (J. Falaturi, trans.). Scientific and Cultural Press. (Original work published 1953)
- Tyrell, M. (1996). Nation- states and States of Mind: Nationalism as psychology, critical review. *A Journal of Politics and Society*, 10(2), 233-50. <https://doi.org/10.1080/08913819608443419>

#### COPYRIGHTS

Copyright for this article is retained by the author(s), with publication rights granted to journal of Art and Civilization of the Orient. This is an open-access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).



DOI: [10.22034/jaco.2026.544006.1494](https://doi.org/10.22034/jaco.2026.544006.1494)  
URL: [https://www.jaco-sj.com/article\\_240980.html](https://www.jaco-sj.com/article_240980.html)

نحوه ارجاع به این مقاله

بنی فاطمه، حسین؛ عباسزاده، محمد و هاشمی، میرداد. (۱۴۰۵). بازنمایی هویت ملی در میراث فرهنگی (سده‌های اول تا پنجم هجری ایران). *مجله هنر و تمدن شرق*، ۱۴ (۵۲)، ۲۴-۳۵.

